

## الگوهای حاکم بر بهره‌برداری

### از میادین مشترک نفت و گاز (قسمت اول)

مهندس احسان نجومی

در حال حاضر مخازن مشترک هیدروکربوری در نقاط مختلف دنیا از الگوی حقوقی خاص و یکتایی پیروی نمی‌کنند و هر یک تحت شرایط اجتماعی و سیاسی و تاریخی متفاوت منطقه خود و منطبق با نظام اقتصادی حاکم بر آن جوامع تغییر می‌کند. در برخی مناطق این منابع هیدروکربوری مشترک به مالکیت خصوصی ولی مشترک در میان چند شرکت خصوصی در آمده است در حالی که در برخی مناطق دیگر این مخازن مشترک تحت مالکیت چند دولت مستقل قرار دارد و در نتیجه از الگوی حقوقی متفاوت دولت خود پیروی می‌کند. این مقاله در تلاش است تا با معرفی دو منطقه خلیج فارس و دریای شمال به تحلیل تطبیقی دو الگوی حقوقی متفاوت از برداشت مخازن نفت و گاز مشترک بپردازد.

مخازن مشترک هیدروکربوری در نقاط مختلف دنیا هم چون آمریکا، دریای شمال و خلیج فارس دارای مکانیزم‌های فنی و حقوقی خاصی برای بهره‌برداری بهینه هستند. به‌طور کلی می‌توان سه مکانیزم حقوقی عمده را در این خصوص شناسایی کرد که در بهره‌برداری از این گونه مخازن کاربرد دارند.

#### • الگوی عدم مهاجرت

اولین مکانیزم که اصطلاحاً به الگوی حقوقی "عدم مهاجرت" (No Scaling) معروف است، در خصوص مخازن مشترکی کاربرد دارد که تحت حاکمیت ملی یک دولت و مالکیت خصوصی دو یا چند شرکت قرار دارند. بهترین مثال برای این گونه مخازن، مخازن مشترک آمریکا است که با وجود اعمال حاکمیت ملی دولت آمریکا بر آنها، تحت مالکیت دو یا چند شرکت خصوصی قرار دارند. برای این گونه مخازن مشترک، مالکان مخزن و یا کنندگان قانونی آنها، تحت شرایطی که مورد توافق کلیه طرفین باشد، راساً و یا با واگذاری اختیار به شرکتی ذی‌نفع و یا غیرذی‌نفع، مطالعات و محاسبات فنی و مهندسی لازم را جهت برآورد وضعیت کنونی مخزن مشترک به انجام می‌رسانند و آنگاه براساس اصل "مدیریت صیانتی" (Surveillance Management) در خصوص برداشت بهینه سیال نفتی موجود در مخزن، تصمیم‌گیری می‌کنند. در الگوی حقوقی "عدم مهاجرت"، سعی بر این است که چه هر یک از طرفین خود به تنهایی دست به توسعه و تولید از مخزن مشترک بزنند، و چه این اقدام به طور مشترک صورت گیرد، به گونه‌ای با مخزن رفتار شود که علاوه بر رعایت تمام و کمال اصل مدیریت صیانتی مخزن، ساختار مخزن دچار کمترین آسیب شود و ضمن افزایش میزان سیال نفتی قابل استحصال، سهم هر یک از طرفین از سیال موجود در مخزن، براساس

میزان مالکیت هر کدام بر محدوده جغرافیایی مخزن، دست خوش نقصان نشود. براین مبنا در ابتدا، با تعیین مرزهای مالکیت هر کدام از صاحبان مخزن بر محدوده جغرافیایی مخزن مشترک، میزان دقیق سهم هر طرف از سیال نفتی موجود در مخزن تعیین شده و سپس توافق می‌شود بهره‌برداری از مخزن به گونه‌ای صورت گیرد که کمترین میزان مهاجرت سیال نفتی از یک سوی مرز به سوی دیگر رخ دهد. البته این امر خود مستلزم بررسی دقیق و مستمر ساختار مخزن، نرخ برداشت از هر یک از چاه‌های حفر شده در مخزن و نیز محل قرار گرفتن هر چاه برداشت و شعاع برداشت هر یک از آنهاست. بنابراین در توافق حقوقی که میان صاحبان مخزن انجام صورت می‌گیرد، علاوه بر تعیین دقیق سهم هر طرف، مسئول واحدی برای نظارت و انجام مطالعات و محاسبات فنی مخزن و نیز چگونگی اجرای عملیات توسعه مخزن براساس اطلاعات به‌دست آمده تعیین می‌شود و مالکان هر قسمت متعهد می‌شوند ضمن هماهنگی در انجام عملیات خود، اطلاعات کامل قسمت خود را با سایر مالکان مبادله کنند و هر گونه تصمیم در خصوص نحوه رفتار با مخزن با توافق تمام مالکان و یا کنندگان قانونی آنها اتخاذ شود. این الگوی حقوقی را "همکاری در برداشت" نیز می‌نامند. در این بین دولت با نظارت بر چگونگی رفتار مالکان با مخزن، اخذ مالیات و نیز وضع قوانین در این مورد، بر اجرای برداشت صیانتی از اینگونه مخازن مشترک، کنترل خود را اعمال می‌کند.

#### • الگوی مدیریت واحد

مکانیزم حقوقی دوم که به عنوان الگوی حقوقی "مدیریت واحد" (Unitization) شناخته می‌شود، مختص مخازنی است که تحت حاکمیت ملی دو یا چند دولت مستقل قرار دارند. این مخازن از یک طرف مرزهای بین‌المللی به طرف دیگر کشیده شده‌اند و هم‌زمان تحت مالکیت چند کشور قرار دارند، بهترین مثال برای چنین مخازنی، مخازن مشترک دریای شمال هستند که عمدتاً میان انگلیس و نروژ مشترک می‌باشند. در این الگوی حقوقی، طرفین پس از اکتشاف مخزن، طی توافقی، اصل مدیریت واحد مخزن را مورد تأکید قرار داده و الزامات فنی و حقوقی آن را تعیین می‌سازند. بدین ترتیب توافق می‌شود کلیه عملیات توسعه و گسترش مخزن مشترک، به‌طور واحد توسط یک یا چند شرکت متخصص انجام گیرد. اگر وظیفه توسعه به چند شرکت (که ممکن است از کشورهای صاحب مخزن باشند و یا خیر) واگذار شود، این شرکت‌ها باید طی فرآیندی مشخص با همکاری تنگاتنگ میان

خود به توسعه واحد مخزن دست بزنند و اگر این وظیفه به یک شرکت نیز واگذار شود، آن شرکت موظف است به نمایندگی از طرف کشورهای ذی‌نفع، به توسعه واحد مخزن بپردازد. بنابراین نحوه انتخاب پیمانکاران برای توسعه و برداشت از مخزن مستقیماً به اراده سیاسی و هم‌گرایی فنی کشورهای صاحب مخزن بستگی دارد.

#### • الگوی بی‌نام

مکانیزم سوم که نام خاصی ندارد و به عنوان یک الگوی حقوقی پذیرفته نشده است دارای یک شاخص اصلی است و آن عدم همکاری طرف‌های صاحب مخزن مشترک در امر برداشت، بهره‌برداری و توسعه مخزن است. این مکانیزم در حال حاضر در خلیج فارس اعمال می‌شود، به طوری که طرفین صاحب مخزن، چه در فلات قاره و چه در خشکی، بدون توجه به نیازهای فنی مخزن، در برداشت از مخزن مشترک هماهنگی و همکاری قابل قبولی با یکدیگر ندارند. در این حالت هر طرف با برداشت حداکثر از قسمت خود در اندیشه کسب سود بیشتر و بهره‌گیری سریع‌تر از سیال موجود در مخزن است در حالی که با این رفتار، اصل مدیریت صیانتی مخزن نه تنها عملاً مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد بلکه نقض نیز می‌شود.

سه مکانیزم یاد شده مکانیزم‌های عمده برداشت از مخزن مشترک در سراسر جهان می‌باشند که دو مورد اول، الگوهای حقوقی پذیرفته شده‌ای هستند که در سایر مناطق جهان نیز حسب شرایط، به کار برده می‌شوند. اما مکانیزم سوم به دلیل نادیده انگاشتن ابتدایی‌ترین اصل مهندسی نفت در خصوص توسعه و برداشت از مخازن هیدروکربوری، یعنی اصل مدیریت صیانتی مخزن، به هیچ عنوان مطلوب فرض نمی‌باشد و اصولاً قابلیت پذیرش در سایر مناطق مشابه را ندارد.

#### دریای شمال و مکانیزم حقوقی برداشت از مخازن مشترک هیدروکربوری

از آنجا که عمده مخازن مشترک هیدروکربوری موجود در دریای شمال تحت مالکیت مشترک دولت‌های انگلستان و نروژ قرار دارند و نیز سایر دولت‌های حاضر در منطقه الگوی به کار گرفته شده توسط این دو دولت را در بهره‌برداری از مخزن مشترک پذیرفته و در صورت لزوم بدان عمل می‌کنند، بررسی چگونگی توافق این دو دولت در خصوص بهره‌برداری از مخازن مشترک هیدروکربوری در منطقه دریای شمال می‌تواند روشنگر الگوی حقوقی برداشت از این گونه مخازن در دریای شمال به حساب آید.

## تحدید حدود فلات قاره دریای شمال میان انگلستان و نروژ

در دریای شمال و میان کشور پادشاهی متحده بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی و کشور پادشاهی نروژ یک توافق نامه تحدید حدود فلات قاره در تاریخ ۱۰ مارس ۱۹۶۵ میلادی به امضاء رسیده است که در تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۷۸ میلادی با یک پروتکل الحاقی تکمیل گشته است. در سال ۲۰۰۵ نیز موافقت نامه ای تحت عنوان "چارچوب همکاری های نفتی مرزی" میان دو دولت به امضاء رسیده که از تاریخ ۱۰ جولای ۲۰۰۷ لازم الاجرا شده است. این قراردادهای دوگانه و یک پروتکل الحاقی، اساس حقوقی تحدید حدود فلات قاره میان انگلستان و نروژ هستند که چگونگی همکاری میان این دو دولت در خصوص منابع هیدرو کربوری و معدنی مشترک را مشخص می کند. در اولین موافقت نامه میان انگلستان و نروژ در سال ۱۹۶۵ میلادی در ماده ۱ رعایت اصل انصاف در تعیین حدود فلات قاره مورد تأکید قرار می گیرد و "خط مرزی" (Dividing Line) براساس خط منصف مشخص می شود.

ماده ۱ به صراحت عنوان می کند که: "خط تقسیم میان فلات قاره متعلق به کشور پادشاهی بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی و کشور پادشاهی نروژ باید براساس هم گرایی میان دولت ها اجرا شود و هر نقطه از این خط باید دارای فاصله ای مساوی از نزدیکترین نقاط متعلق به آب های داخلی اندازه گیری شده از هر طرف باشد."

در ماده ۲ این توافق نامه نیز نقاط هشت گانه ای برای رسم خط مرزی تعیین می شوند که در پروتکل الحاقی مصوب ۱۹۷۸ که از تاریخ ۲۰ فوریه ۱۹۸۰ لازم الاجرا می شود، در ماده ۱ به ۲۶ نقطه افزایش یافته و هم از دقت بیشتری برخوردار می شود و هم قسمت گسترده تری از فلات قاره مشترک میان دو دولت را توسط خط مرزی تقسیم بندی می کند.

در ماده ۳ موافقت نامه تحدید حدود فلات قاره میان انگلستان و نروژ نیز اشاره می شود که نقطه ۱ مشخص شده در ماده ۲، نقطه تقاطع خط تقسیم مرزی مشترک میان انگلستان، نروژ و دولت دانمارک است. بنابراین بهره گیری از نقطه ۱ ماده ۲ این موافقت نامه باید مورد تأیید و پذیرش دولت دانمارک نیز قرار گیرد که در پروتکل الحاقی نقطه ۲۶ نیز شامل نیاز به تأیید دولت دانمارک می شود. ماده ۳ موافقت نامه مذکور تصریح می دارد:

"۱- نقطه ۱ [نقل شده در ماده ۲] در جنوبی ترین قسمت پایینی خط تقسیم قرار دارد که میان خط تقسیم فلات قاره انگلستان، نروژ و دانمارک مشترک است. بنابراین موقعیت نقطه شماره ۱ که در بالا آمده است باید به تأیید دولت دانمارک رسانده شود."

در ماده ۵ این موافقت نامه نیز تصریح می شود: "این موافقت نامه نباید وضعیت آب های فوقانی و فضای هوایی بالای آن را تحت تأثیر قرار دهد."

این توافق نامه از آن جهت بسیار مهم و قابل توجه است که به دلیل آنچه در ماده ۴ آن تصریح شده است، بنیان گذار مدیریت واحد مخازن مشترک می باشد که با کشف مخزن فریگ، شکل گرفت و این مقوله را به حقوق بین المللی عمومی وارد کرد.

ماده ۴ تصریح می دارد: "اگر یک ساختار زمین شناسی نفتی و یا مخزن نفت به تنهایی و یا یک ساختار زمین شناسی معدنی و کانی دیگر از یک طرف خط مرزی ترسیم شده عبور نماید به طوری که قسمتی از آن ساختار و یا مخزن در طرف دیگر خط مرزی، به صورت جزئی یا کلی، قابل بهره برداری و استحصال باشد، طرفین باید با مشورت با پیمانکاران احتمالی موجود و دولت دیگر تلاش کنند جهت برخورد با مخزن و یا ساختار به توافقی دست یابند که بیشترین میزان بهره برداری انجام گیرد و عواید کسب شده نیز تقسیم شود."

در این ماده چند نکته قابل توجه است. اول تفاوت قائل نشدن میان ساختار زمین شناسی و مخزن هر نوع ماده هیدرو کربوری و یا معدنی است. در این حالت با توجه به آنچه در ماده ۴ آمده با وجود اشتراک طرفین در ساختار و نه مخزن حق طرف مقابل برای تقسیم عواید حاصله محفوظ است. این مسئله از این جهت جالب توجه است که سیال ارزشمند و یا کانی های معدنی قابل برداشت در قسمت مخزن واقع شده اند، با این وجود طبق این ماده در صورت اشتراک ساختار زمین شناسی هم، حق تقسیم عواید حاصله از بهره برداری از مخزن (انگونه که در آینده میان طرفین توافق خواهد شد) به رسمیت شناخته شده است.

نکته دیگر تعریفی است که در این ماده از مخزن مشترک ارائه می شود. بنابراین ماده مخزن مشترک، مخزنی است که ضمن عبور از خط مرزی به سمت فلات قاره کشور مجاور، قابلیت بهره برداری به صورت جزئی و یا کلی توسط طرف مقابل را داشته باشد. این تعریف به زبان ساده تر عبارت است از: "مخزن مشترک مخزنی است که سیال نفتی آن اعم از نفت و گاز، به دلیل موقعیت جغرافیایی و ساختار زمین شناسی مخزن میان دو یا چند دولت هم جوار مشترک می باشد و هر کدام از این کشورها علاوه بر حق بهره برداری از آن توانایی برداشت جداگانه از این مخزن را نیز دارا هستند."

نکته بعدی قائل شدن این ماده به وجود پیمانکاران احتمالی است که از سوی دو دولت مجاز به انجام عملیات های مختلف برای اکتشاف و بهره برداری مخازن موجود در منطقه هستند. و در نهایت آخرین نکته قابل توجه در خصوص این ماده، توافق رسمی بر سر نحوه رفتار با مخزن مشترک است که باید به شکلی باشد که بیشترین میزان بهره برداری از آن صورت گیرد. این قسمت تلویحا اشاره دارد به لزوم اعمال مدیریت

صیانتی بر مخزن که تنها در این صورت است که امکان بیشترین بهره گیری از ذخایر موجود در مخزن وجود دارد. اگر چه در این بند به جزئیات چگونگی نحوه رفتار اشاره نمی شود اما ذکر همین امر و نیز بیان اینکه عواید کسب شده از بهره برداری از مخزن باید میان طرف های صاحب مخزن تقسیم شود، عملا طرفین را به سمت همکاری هر چه بیشتر برای کسب سهم متناسب از عواید حاصله سوق می دهد.

پس از امضای این توافق نامه در سال ۱۹۶۵ و تصویب پروتکل الحاقی آن در ۱۹۷۸ و حتی پس از توقف تولید مخزن مشترک فریگ، به عنوان اولین مخزن مشترک کشف شده در دریای شمال و اولین مخزن مشترک در جهان که تحت اعمال مدیریت واحد به بهره برداری رسید، در سال ۲۰۰۵ دولت انگلستان و نروژ توافق نامه ای در خصوص تعیین چارچوب همکاری های نفتی مرزی میان خود به امضاء رساندند که در تاریخ ۱۰ جولای ۲۰۰۷ میلادی به صورت لازم الاجرا و الزام آور در آمد.

این موافقت نامه شامل ۶ فصل، ۵ ضمیمه و ۱ دنباله ضمیمه است و مطابق شرح وزارت خارجه انگلستان، دارای چهار موضوع اصلی است. اولین موضوع این است که این توافق نامه در خصوص توسعه میدانی جدید نفت و گاز که در زیر بستر دریای شمال واقع شده اند، می باشد که به صورت مشترک میان انگلستان و نروژ قرار دارند. هم چنین این موافقت نامه چگونگی به کارگیری تأسیسات به کار رفته در یک سوی خط مرزی را برای بهره برداری مخزن نفت و گاز در سوی دیگر و نیز ساخت، نصب و عملیات مربوط به خطوط لوله انتقال نفت و گاز را در بر می گیرد. موضوع اصلی دوم نیز تأکید بر این مسئله است که سایر توافقات نفت و گاز موجود میان دو کشور هم چنان لازم الاجرا هستند. موضوع سوم الزام دو دولت به در پیش گرفتن روندی است که ضمن تسهیل شروع به کار پروژه های مرزی و تلاش در جهت حفظ هماهنگی و همکاری با آنها، دولت های نروژ و انگلستان را متعهد می کند به مشاوره مداوم در خصوص گستره وسیعی از مسائل مرتبط با پروژه های مرزی و نیز اجرای قسمت سوم این موافقت نامه که در ادامه در قسمت مخازن مشترک و چگونگی برداشت از آنها بیشتر بدان پرداخته خواهد شد و همچنین دسترسی به خطوط لوله انتقال نفت و گاز، ارتقای سطح تبادل اطلاعات و ارائه راهکارهایی برای کسب اطمینان بیشتر از مؤثر و ایمن بودن عملیات های در حال انجام، و نهایتا موضوع چهارم نیز برقراری یک "چارچوب قضایی" (Framework Forum) برای تسهیل اجرای توافق نامه و اطمینان از اجرای کامل و صحیح آن است.

## مخازن مشترک و چگونگی برداشت از آنها

فصل سوم موافقت‌نامه "چارچوب همکاری‌های نفتی مرزی" میان انگلستان و نروژ، کلیت قابل قبولی در خصوص چگونگی برداشت از این گونه مخازن در دریای شمال را نمایان می‌کند. در این فصل از توافق نامه ۱۲ ماده وجود دارد که چارچوبی کلی برای توافقات بعدی دولت‌های امضاءکننده قرارداد در جهت برداشت از مخازن مشترک به شمار می‌رود. ماده اول این فصل دو دولت را ملزم می‌کند در صورتی که محاسبات انجام شده و اکتشافات صورت گرفته اثبات کرد که مخزن نفتی و یا گازی میان آنها مشترک است، برداشت از آن باید به صورت واحد مطابق آنچه در این توافق‌نامه آمده و یا با توافق جدید دو دولت انجام پذیرد. هم چنین مطابق این ماده، دو دولت متعهد می‌شوند در خصوص بهره‌برداری واحد از این مخزن به میزانی که لازم است از قلمرو حاکمیت ملی خود بر دریاهای سرزمینی، مطابق قوانین داخلی خود [طی مدت بهره‌برداری از مخزن] چشم‌پوشی کنند. هم چنین طبق این موافقت‌نامه، هر دولت موظف است از پیمانکاران مجاز خود در محدوده آن مخزن مشترک بخواهد ضمن مذاکره با یکدیگر توافق‌نامه و یا توافق‌نامه‌هایی با هم به امضاء برسانند که بهره‌برداری واحد از مخزن مشترک مورد نظر را تضمین نماید. این توافق و یا توافقات باید شامل چند مورد اساسی باشند. اولین مورد اینکه به صراحت در آنها تأکید شده باشد که در صورت اختلاف میان موارد ذکر شده در توافق‌نامه پیمانکاران مجاز با توافق‌نامه موجود میان دو دولت، قوانین ذکر شده در موافقت‌نامه میان دو دولت (این موافقت‌نامه) غالب است و ارجحیت دارد. مورد دوم چگونگی تبیین و مشخص کردن خصوصیات جغرافیایی و زمین‌شناسی مخزن مشترک است که باید توسط پیمانکاران به دو دولت اطلاع داده شود. و مورد سوم مقدار کلی میزان ذخایر موجود در مخزن و روش محاسبه آن است، مورد بعدی هم سهم هر پیمانکار از قسمت تحت مالکیت هر کدام از دولت‌هاست که باید کاملاً مشخص شود و نهایتاً در موافقت‌نامه یا موافقت‌نامه‌های بسته شده میان پیمانکاران مجاز هر گونه ترتیبات دیگر در خصوص رفتار با مخزن و یک جدول زمانی مشخص‌کننده بازه زمانی انجام عملیات لازم روی مخزن باید ذکر شود.

علاوه‌بر این طبق این موافقت‌نامه دو دولت موظفند در راستای تحقق هدف عالی این موافقت‌نامه یعنی برداشت و مدیریت واحد مخزن مشترک، متصدی واحدی برای انجام عملیات بهره‌برداری از مخزن معرفی کنند. این متصدی با توافق پیمانکاران مجاز و تأیید دو دولت انتخاب می‌شود که ممکن است یکی از پیمانکاران مجاز به کندی از سایر پیمانکاران برگزیده شود و یا ممکن است پیمانکاری خارج از حیطه پیمانکاران مجاز به عنوان طرف غیرذی‌نفع در آن

مخزن مشترک انتخاب و به عنوان مجری طرح‌های پیمانکاران که به تصویب دو دولت رسیده است، به کار گرفته شود. لازم به ذکر است کلیه مراحل انتخاب، تعیین و عزل و تغییر متصدی واحد عملیات بر روی مخزن مشترک باید با تأیید و رضایت هر دو دولت صاحب مخزن صورت گیرد. وظیفه این متصدی واحد، ارائه طرح توسعه برای بهره‌برداری بهینه و بیشینه از مخزن مشترک و نحوه انتقال تولیدات آن به محل مورد نظر است. هم چنین در حالی که مخزن مشترک در حال بهره‌برداری است، متصدی واحد موظف است طرح‌هایی به منظور استمرار و یا اصلاح و تغییر عملکرد و عملیات‌های در حال انجام توسط تأسیسات نصب شده موجود در مخزن که با میزان برداشت از مخزن نسبت مستقیم دارد ارائه نماید. در عین حال متصدی واحد عملیات حق دارد طرح‌های پیشنهادی خود را جهت اصلاح نحوه برداشت و عملیات‌های در حال انجام بر روی مخزن و یا طرح‌هایی در جهت توسعه مخزن مشترک به دولت‌ها ارائه دهد. نکته جالب توجه این است که تمام اقدامات، تغییرات و طرح‌های پیشنهادی باید به تصویب دو دولت برسد. بنابراین دو دولت براساس این موافقت‌نامه هنگامی مجاز به آغاز بهره‌برداری از مخزن مشترک هستند که:

۱- توافق‌نامه میان پیمانکاران مجاز از طرف این پیمانکاران ارائه شده و به تصویب دو دولت رسیده باشد.  
۲- متصدی عملیات واحد مطابق ماده ۷ فصل ۳ تعیین شده باشد.  
۳- طرح توسعه مطابق آنچه در ماده ۹ فصل آمده است تهیه شده و به تصویب دولت‌های انگلستان و نروژ برسد و  
۴- نهایتاً چشم‌پوشی از قلمرو قضایی فلات قاره برای انجام عملیات واحد بر روی مخزن مشترک از سوی دو دولت صورت گرفته باشد.

و در نهایت این موافقت‌نامه مقرر می‌دارد دو دولت باید در مورد زمان توقف تولید مخزن مشترک توافق کنند. این توافق‌نامه همچنین چگونگی دسترسی به خطوط لوله انتقال مواد هیدروکربوری که به صورت مشترک در دو سوی خط مرزی تعیین شده، ساخته شده‌اند و یا ساخته خواهند شد را مورد توجه قرار داده و نصب تجهیزات مربوط به خطوط لوله و سایر تجهیزات مرتبط با بهره‌برداری از مخازن مشترک را نیز مشمول قوانینی کرده است که در فصل ۲ همین موافقت‌نامه طی ۷ ماده به آنها پرداخته شده است. همچنین این توافق‌نامه در خصوص امکانات و تأسیسات لازم جهت بهره‌برداری مناسب از مخازن مشترک میان دو دولت، تدابیری اندیشیده است که قوانین موضوعه در این خصوص در فصل ۴ و طی ۵ ماده طرح شده‌اند، که عطف به مواد تصریح شده در فصل ۳ همین موافقت‌نامه، توجه و همکاری بیشتر دو دولت را در

خصوص توسعه بیشتر و متناسب‌تر مخازن مشترک مورد توجه قرار می‌دهند. در فصل‌های ۵ و ۶ همین توافق‌نامه نیز به چگونگی حل اختلافات و رفع و رجوع مسائل مالی مرتبط با پروژه‌های مشترک می‌پردازد.

دریافتن اصل نیاز به عقد یک قرارداد جدید میان این دو دولت در خصوص همکاری‌های نفتی مرزی پس از آنکه قرارداد تجدید حدود فلات قاره در سال ۱۹۶۵ و پروتکل الحاقی آن در سال ۱۹۷۸ به امضاء رسید و سیستم مدیریت واحد در برداشت از مخازن مشترک بین دو کشور به‌خصوص مخزن مشترک فریگ برقرار شد، برای بررسی لزوم امضای قرارداد "چارچوب همکاری‌های نفتی مرزی" ضروری به نظر می‌رسد. طبق اظهار نظر وزرای انرژی انگلستان و نروژ در ۲ اکتبر ۲۰۰۳ و حین انجام مذاکرات برای توافق بر روی مفاد این قرارداد، دلایل عمده و اصلی لزوم عقد چنین قراردادی، منافع مشترک دو دولت در توسعه بهینه ذخایر موجود در مخازن مشترک کشف شده و همچنین مخازن مشترکی است که در آینده مورد اکتشاف قرار خواهند گرفت. علاوه‌بر این انگلستان به عنوان یک واردکننده بالقوه گاز به عنوان بازار مناسبی برای کشور همسایه یعنی نروژ به شمار می‌آید که در این میان سرمایه‌گذاری دوجانبه در مخازن مشترک مرزی هم افزایش همکاری میان طرفین را در پی دارد و هم به نوعی متضمن سود دوجانبه دو کشور می‌باشد. در نتیجه انگلستان می‌تواند گاز و انرژی مورد نیاز خود را از منابع غنی گازی نروژ در دریای شمال تأمین نماید و نروژ بازاری گسترده و چشم‌نوازی برای فروش محصولات هیدروکربوری در همسایگی خود خواهد یافت. بر همین اساس، بنا به توصیف وزرای انرژی دو کشور در اظهار نظری مشترک "رهیافت برد-برد" (Win-Win Approach) از سوی دو کشور برای توسعه روابط و عقد قراردادی جدید برای شکل‌گیری چارچوب حقوقی جدید در همکاری‌های نفتی مرزی اتخاذ می‌شود.

البته ذکر این مسئله خالی از جذابیت نیست که مطابق توافق صورت گرفته میان دو دولت در ۳۰ سپتامبر و ۴ اکتبر سال ۲۰۰۴ میلادی دو مخزن مشترک "پلیفیر" (Playfair) و "بوآ" (Boa) که عبور هر کدام از آنها از خط مرزی بسیار ناچیز بود به‌طوری که یکی اندکی در فلات قاره نروژ و دیگری اندکی در فلات قاره انگلستان بسط یافته بودند، از رعایت ماده ۴ موافقت‌نامه مربوط به تعیین حدود مرزی که بر برداشت هماهنگ از مخازن مشترک تصریح داشت، معاف و هر کدام از دو دولت توانستند به طور مجزا از آنها بهره‌برداری کنند. بنابراین مخزن "پلیفیر" به انگلستان و مخزن "بوآ" به نروژ تعلق یافت و طرفین تعهد کردند برای بهره‌برداری از مخزن متعلق به دیگری از فلات قاره خود استفاده نکنند.